

نهادهای آموزشی و ضرورت تحول نگرش درباره ماهیت و روشهای آموزش و پژوهش در علوم انسانی

حجت صفار حیدری*

چکیده

گرچه در یک سده گذشته بواسطه بسط و توسعه مجادلات میان فیلسوفان علم درباره مفهوم و ماهیت علم، ترسیم دقیق مرز میان علوم انسانی و غیر انسانی دشوار گردیده است، با وجود این آنچه امروزه تحت عنوان علوم انسانی - و بویژه علوم اجتماعی - در نهادهای آموزشی ما از مدرسه تا دانشگاه آموزش داده می شود به نظر می رسد با دو بحران و دشواری جدی مواجه است. از یک سو در نهادهای آموزشی ما - بویژه در مدارس - مرز دقیق میان ایدئولوژی و علوم انسانی مشخص نیست؛ و از سوی دیگر حاکمیت تلقی اثباتی از علم سبب گردیده که علوم انسانی در دانشگاهها به نوعی دنباله‌رو و طفیلی علوم تجربی درآیند. این در حالی است که از یک قرن گذشته تاکنون دیدگاه اثباتی علم پیوسته مورد نقادی قرار گرفته است. با وجود این، این نگرش چنان در مراکز آموزشی عالی ما غلبه یافته است، که هر نوع روش آموزش و پژوهش دیگر، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. گرچه بواسطه نگرش رسمی حاکم بر نظام آموزشی نقد دیدگاه اثباتی با سهولت بیشتری انجام می‌گیرد، اما به نظر می‌رسد که تهدید ایدئولوژی‌انگاری و نفوذ آن در علوم انسانی کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است. در این مقاله در صدد آنیم که با بررسی این موضوع پیامدهای آنرا از لحاظ آموزش و پژوهش

* استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه مازندران و دکترای فلسفه تربیت

علوم انسانی در نهادهای آموزشی مورد بررسی قرار دهیم.
کلیدواژه ها: نهادهای آموزشی، آموزش و پژوهش، اثبات گرایی، ایدئولوژی

مقدمه (طرح مساله)

هر گونه کوشش برای تغییر روشهای آموزشی و پژوهشی علوم انسانی در نهادهای آموزشی ما نیازمند بازاندیشی در بنیادهای فلسفی - معرفت شناختی علوم انسانی کنونی و تامل در چگونگی دراندازی طرحی جدید برای استقرار بنیادهای فلسفی متفاوت برای علوم انسانی نوین - در صورتی که چنین کوششی اساسا شدنی باشد - است. زیرا هر نوع نگرشی به علوم انسانی روشهای آموزشی و پژوهشی خاص خود را پدید می آورد. بر همین اساس است که می توان از روشهای آموزشی و پژوهشی اثباتی، دیالکتیکی، هنرمونوتیکی و انتقادی و مواردی از این نوع سخن گفت. آنچه در دو سده اخیر کم یا بیش جهت فعالیتهای نهادهای آموزشی را در حوزه های مورد بحث تحت تاثیر قرار داده است، نگرشی است که به آن اثبات گرایی نام نهاده اند؛ نگرشی که بنیادهای آن را می توان در تجربه گرایی یافت. پیشرفتهای علمی در رشته های علوم طبیعی زمینه مساعدی را برای تحمل این نگرش بر علوم انسانی فراهم ساخته است. امروزه هم اثبات گرایی و هم بنیادهای فلسفی و معرفت شناختی آن از سوی نگرشهای جدید به علم، مورد نقادی گسترده قرار گرفته است. بخشی از این نقادیهای به ماهیت خود علم اختصاص یافته حال آنکه بخشی دیگر به تفاوتیهای علوم انسانی با علوم طبیعی می پردازد. (نک به. چالمرز، ۱۳۷۹ بیتون و کرایب، ۱۳۸۶، لیتل، ۱۳۷۴؛ فی، ۱۳۸۶ و دیگران)

در این جا وقتی از علوم انسانی سخن می گوئیم در وسیع ترین معنای آن به عنوان مثال شامل رشته هایی چون روان شناسی، ربان شناسی، جامعه شناسی و مردمشناسی و غیره می باشد. این علوم امروزه کم یا بیش به توصیف و تبیین جنبه های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی انسان می پردازند. از این رو می توان این پرسش را به میان آورد که تا چه اندازه این توصیف ها و تبیین ها به معنای دقیق کلمه علمی اند. آیا علمی بودن آنها بواسطه عینی و واقع نما بودن آنهاست یا به معنای دیگری علمی اند. روشن است که سخن گفتن در این باره نیازمند فهم معنای علم، علمی بودن و مساله عینیت است. این مفاهیم و دسته دیگری از مفاهیم مرتبط همواره موضوع بحث های فلسفه و فلسفه علم